

توسل، مرگ و شفاعت از دیدگاه
تشیع و وهابیت

توسل، مرگ و شفاعت از دیدگاه تشیع و وهابیت

استمداد از اولیای الهی و توسل به جاه و مقام ایشان بعد از مرگ، مسأله اختلافی بین مسلمانان و وهابیت می‌باشد. وهابیت این کار را نوعی شرک می‌دانند و برای آن ادله‌ای از قرآن و روایات می‌آورند. در این مقاله توسل به اولیای الهی بعد از مرگ مورد بررسی قرار گرفته و علاوه بر نقد ادله وهابیت، با ادله قرآنی و روایی جواز آن ثابت شده است. همچنین به ریشه‌های منع توسل در تاریخ نیز و افکار علمایی مانند ابن تیمیه اشاره شده است

توسل از دیدگاه وهابیت

علمای این فرقه معتقدند:

توسل به غیر خدا و زیارت قبور و نماز خواندن در مکانی که قبری پیش روی انسان است با توحید ربوبی نمی‌سازد. در نظر آنان لازمه توحید این است که به غیر خدا توسل نشود، ولو این که پیامبر اسلام(ص) باشد، زیرا توسل، شفاعت و امثال آن از سنت پیامبر و سلف صالح نبوده و قرآن نیز این عقیده را شرک می‌داند.^[1]

در کتاب توحید باللغة الفارسیه چنین آمده است:

کمک خواستن از غیر خدا شرک است و پناه بردن به غیر خدا نیز داخل در شرک است... کلمات خداوند عین ذات خداوند قدیم (غیر مخلوق) است. پس از این جهت می‌توان به آن کلمات استغاثه کرد که در غیر این صورت شرک محسوب می‌شود.^[2]

در ادامه این مطالب آمده است:

از آیه ششم سوره مبارکه جن^[3] چنین به دست می‌آید که نباید از غیر خداوند حتی از جنیان استمداد کرد. پس انبیای الهی هم از این قاعده مستثنا نیستند، یعنی از آنها هم نمی‌توان درخواست کمک کرد.

در جواب این شبهه باید گفت:

اولاً، این آیه در مورد جن نازل شده است. در شأن نزول این آیه آمده است: از آن جا که عرب جاهلیت معتقد بود جن در بیابان به سر می‌برد، لذا هنگام خروج از شهر از رئیس جنیان استمداد می‌کرده، خطاب به او می‌گفت: «ای رئیس جنیان! ما را از شر جن نجات بده و ما را از آزار آنها حفظ کن».

البته تمسک به جن به طور مطلق حرام است، چون خداوند به طور مستقیم از این عمل نهی فرموده است. علاوه بر آن، استمداد از کسی که خدا را قبول ندارد، خلافی بس آشکار است. ثانیاً، بین پیامبران و انبیایی که با خدا در ارتباطند و محل نزول وحی می‌باشند و جنی که خدا را نمی‌شناسد، بسیار تفاوت است. بنابراین، عقیده اسلامی اقتضا می‌کند که از خداوند متعال استغاثه و استمداد کرده، افراد مقرب درگاهش را شفیع سازیم.

در این جا دلایل علمای وهابیت را درباره حرمت توسل به غیر خداوند ذکر می‌کنیم:

«قل أدعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لاتحویلاً* أولئک الذین یدعون یتتغون إلی ربهم الوسیلة أیهم أقرب و یرجون رحمة و یخافون عذابه إن عذاب ربک کان

مخذوراً»؛ [4]

ای پیامبر به افرادی که به غیر خدا اعتقاد دارند، بگو: آنها قدرت بر طرف نمودن ناراحتی و مشکلات شما را ندارند و قادر به دفع آنها نیستند. آری این افراد، با این که می‌دانند خداوند به آنها نزدیکتر است، ولی غیر خدا را وسیله‌ای به وسوی پروردگارشان قرار می‌دهند. با این که به رحمت خداوند امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند [باید بترسند] زیرا عذاب او قابل ترس است. آنان با استدلال به این آیات نتیجه گرفته‌اند که به کسی غیر از خداوند نمی‌توان تمسک و توسل جست.

تحلیل آیات فوق: این دو آیه در صورت اکتفا به ظاهر آنها و بدون در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن مؤید قول علمای وهابی است، زیرا براساس کلام خداوند هنگامی که انسان برای نزدیکی به خدا وسیله اقرب، یعنی خداوند را رها نماید و به وسیله بعید یعنی «من دون الله» و کسی که قادر به دفع ضرر غیره نیست متوسل گردد، در سرد حد شرک ربوبی است. اما باید یاد آور شد آیات دیگری وجود دارد که با اجازه خداوند می‌توان به دیگران نیز متوسل شد که در این صورت موضوعی برای شرک پیدا نمی‌شود و می‌توان از افراد مورد تأیید خداوند استمداد نمود. اگر این علما آیات دیگر را نیز مورد توجه قرار می‌دادند، هرگز دچار چنین اشتباه فاحشی نمی‌شدند.

استمداد ضعیف از قوی

توسل، یکی از قوانین آفرینش و معنای آن، استمداد از وسیله برتر برای رسیدن به مقصود است. یکی از وجوه آن، توسل طفل به مادرش هنگام وقوع حادثه است. این معنا در همه عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اعتقادی، مادی و معنوی زندگی بشر جاری است. توسل به خداوند، همان دست آویزی به کمال قوت و قدرت است. توسل به انبیا و اولیای الهی از موارد نزدیکی جستن ضعیف به قوی است؛ از این نظر که آنان نسبت به بقیه انسان‌ها قوی‌ترند. بنابراین می‌توان به انبیا و اولیاء متوسل شده و سیره عملی آنها را، که سنت می‌نامند، الگوی خود قرار داد.

توسل در قرآن

در بسیاری از آیات و روایات، موضوع توسل به اولیاء آمده است، که برای نمونه می‌توان به سوره یوسف اشاره کرد:

«قالوا یا ایانا أستغفر لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئین* قال سوف أستغفر لکم ربی إنه هو الغفور الرحیم»؛ [5]

ای پدر، برای ما آمرزش بطلب، زیرا ما خطاکاریم. پدرشان (یعقوب) در جواب گفت: برای شما استغفار می‌کنم که همانا پروردگار بخشنده و مهربان است.

در این آیه، فرزندان یعقوب به پدرشان متوسل شده‌اند. فرزندان یعقوب چندین خطا مرتکب شده بودند. اول آن که دو پیامبر خدا (یعقوب و یوسف) را آزار و محزون کرده و به پدرشان دروغ گفته بودند. دیگر آن که از دستور خداوند مبنی بر دوری از آزار والدین و دروغ گفتن سرپیچی کرده بودند. از آنجا که این خطاها مسلتزم عفو بود، فرزندان، پدر را شفیع قرار دادند و این امر در قرآن، رد یا انکار نشده است. [6]

وقتی خداوند فرزندان یعقوب را به علت توسل به دو تن از مقربان درگاهش سرزنش نمی‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که استغاثه به پیامبر اشکالی ندارد؛ چه علو پایه و عظمت مقام ایشان بر کسی پوشیده نیست.

آیه دیگری که می‌توان به آن استشهاد کرد، آیه شریفه است:

«ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً

رحیماً»؛ [7] و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

از این آیه به دست می‌آید که در بخشش گناهان می‌توان به پیامبر اکرم(ص) توسل جست. همچنین توسل به پیامبر(ص) عام است؛ یعنی هم زمان حیات و هم بعد از آن را در بر می‌گیرد و دلیلی بر تخصیص توسل در زمان حیات وجود ندارد.

ممکن است بعضی با استناد به آیه زیر، که توسل به بت‌ها را نکوهش کرده و آن را نوعی شرک دانسته است، چنین نتیجه بگیرند که توسل به غیر خداوند موجب گمراهی است: «وقالوا لاتذرن آلہتکم و لاتذرن و داً و لاسواعاً و لایغوث و یعوق و نشراً* و قد أضلوا کثیراً ولا تزد لظالمین إلا ضلالاً»؛ [8]

و گفتند زنها! خدایان خود را رها می‌کنید و نه «ود» را و نه «سواع» و نه «یغوث» و نه «یعوق» و نه «نسر» را و بسیاری را گمراه کرده‌اند. [یار خدایا] جز گمراهی ستم کاران می‌فرزای. در جواب باید گفت: اگر منظور از غیر خداوند «بت» است، به این سخن نمی‌توان ایرادی گرفت، اما چنانچه غیر خداوند اولیا و انبیای الهی را شامل شود، گفته‌ای خلاف واقع است، زیرا این عزیزان تأیید شده خداوند و خلیفه الله هستند. در ضمن بت‌ها در عرض و مقابل حضرت حق قرار دارند، اما انبیاء و اولیا در طول و واسطه فیض خداوند می‌باشند. هم چنین بت‌ها موجب انحراف از حقیقت، ولی انبیاء موجب هدایت و راستی‌اند. خلاصه این که مقایسه دست‌آویزی به انبیاء با توسل به بت، گمانی مع الفارق و باطل است. همچنین بت موضوع عبادت است، نه وسیله تقرب الهی. [9]

مرگ از دیدگاه وهابیان

از ابن قیم جوزی نقل شده است:

توسل به میت، اگرچه پیامبر اسلام هم باشد شرک است، زیرا بنا بر گفته قرآن او مرده و نابود شده: «إنک میت و إنهم میتون»؛ [10] تو ای پیامبر! می‌میری و آنها هم خواهند مُرد. همو در ادامه می‌گوید:

استغاثه به اموات و گفتن کلماتی، مانند یا سیدی، یا رسول الله انصرنی، یا سیدی عی بن اُبی طالب اُعثنی و نظایر آن، شرک است. [11]

جای بسی شگفتی است که چگونه ابن قیم و وهابیان به حیات برزخی اعتقاد ندارند و می‌پندارند مردگان نمی‌توانند با دیگران ارتباط روحی و معنوی برقرار کنند، در حالی که قرآن به زنده بودن برزخیان تأکید دارد. [12] یا وهابیان چگونه شهدا را مرده می‌دانند؛ در حالی که قرآن می‌فرماید:

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. [13]

هم چنین شیخ محمد بن عبدالوهاب - به پیروی از ابن عقیده - چگونه می‌گوید: «هرکس بمیرد معدوم گردیده است»؛ [14] حال آن که قرآن کریم می‌فرماید: «فکشفنا عنک غطاءک فبصرک ألیوم حدید»؛ [15]

و [الی] ما پرده‌ات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است. یا در جای دیگر می‌فرماید:

«...ولهم رزقهم فیها بکرهً و عشیاً»؛ [16]

و روزی‌شان [برزخیان] صبح و شام در آن جا [آماده] است.

با نظر به آیات مذکور، از آن جا که در عالم برزخ صبح و شامی است و مردگان روزی دارند، نمی‌توان کسانی را که در آن عالم اقامت دارند معدوم دانست. البته صبح و شام به دوزخ اختصاص دارد، زیرا در قیامت خورشیدی نیست که بتوان این موارد را تصور کرد؛ پس مرگ با عدم مساوی نیست و نظریه وهابیان - خود به خود - باطل است.

جواز تمسک به ذوات مقدسه

قرآن کریم در این آیه توسل و توسل به برگزیدگان حق را برای نزدیکی به پیش گاه الهی روا و جایز می‌داند:

«یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا إلیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون»؛ [17]
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جوید و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

هر چند در این آیه ابتغا به وسیله، تا حدودی عام مطرح شده است، به قرینه و شواهد دیگری که در قرآن کریم و روایات آمده یکی از مصادیق بارز آن انبیاء و اولیا می‌باشند. بنابراین مفهوم آیه را بدین گونه می‌توان بیان کرد:

با آنکه رو نهادن به خداوند نتیجه فیض است تقوا را کاملاً مراعات کنید و چون ممکن است اشخاص مورد توسل از خود استقلالی نداشته باشند و این مقام را از روی اخلاص و تقوا کسب کرده باشند، شما هم برای دست آویزی به آنها باید تقوا را مراعات نمایید.

استمداد و توسل به زندگان

یاری گرفتن از زندگان هم جایز است و نمی‌توان آن را شرک دانست، این نکته‌ای است که داستان‌های قرآنی بر آن صحه گذاشته و آن را تأیید کرده‌اند. برای مثال وقتی حضرت یوسف در زندان بود از هم اتافی خویش خواست به محض این که آزاد شد، وضعیت او را پیش پادشاه مطرح کند: «اذکرنی عند ربّک» [18] یا وقتی حضرت خضر و موسی (ع) به روستایی رسیدند، از اهل آن روستا تقاضا کردند: «فانطلقا حتی إذا أتیا أهل قریة استطعما أهلها»؛ [19] پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند، از مردم آن جا کمک خواستند.

گفتنی است عمل این سه بزرگوار نه تنها شرک نیست، بلکه یک عمل عقلانی و عرفی است و با عصمت آنان منافاتی ندارد. هم چنین در تأیید این گفته می‌توان به آیه ذیل استناد کرد: «اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد و قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می‌یافتند» [20] تقدّم توسل به ذات خداوند

آیا توسل به خداوند مقدم است یا توسل به اولیاء الله؟ از آیه: «أیهم أقرب» می‌توان نتیجه گرفت توسل به خداوند مقدم است؛ یعنی تا آن جا ممکن است باید از خداوند طلب یاری کرد و این اصلی است که عرفای اسلامی نوعاً به آن پای بندند، اما آدمی همان طور که معمولاً از عقل و فطرت و وسایل دیگر در زندگی بهره می‌گیرد، در عرصه معنویات و قرب الهی هم از واسطه‌ها یاری می‌جوید.

توسل عین عبودیت است

از آن جا که دست آویزی به انبیا و اولیای الهی همانند سجده ملائکه به اذن و فرمان خداوند است، متوسل شدن به این عزیزان بندگی و عبادت می‌باشد.

در میان فرقه‌های مسلمان تنها وهابیت به توسل و جنبه عبودیت آن اعتقاد ندارد. شایان ذکر است این فرقه مذهبی می‌کوشد به افکار غلط و نادرست خویش حاکمیت بخشد. البته نادرستی مخالفت وهابیان با توسل به این دلیل است که روایات و احادیث معتبر، خلاف

عقیده این فرقه را اثبات می‌کند. برای مثال بعد از رحلت پیامبر(ص) شخصی اعرابی نزد تربت پیامبر(ص) آمد و خود را بر آن تربت مقدس انداخت؛ در حالی که خاک قبر را بر سر خویش می‌ریخت خطاب کرد: یا رسول الله! آیه: «ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك»^[21] را از شما شنیدم و اکنون بر خود ظلم کرده‌ام و برای طلب آمرزش گناهانم به این جا آمده‌ام. در پایان حدیث، راجع به این ماجرا چنین آمده است:

فنودی من القبر قد غفرلك؛

پس، از قبر ندا آمد که خداوند تو را بخشید.

در روایت دیگری آمده است: در مدینه قحطی شد. بلال بن حارث، یکی از اصحاب، کنار تربت پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! مدتی است که باران نیامده، از خداوند بخواهید که باران رحمتش را بر ما فرو فرستد. پیامبر(ص) همان شب در عالم خواب به وی فرمود: به زودی از باران الهی بهره‌مند خواهید شد.

گفتن این مطلب خالی از فایده نیست که محمد بن ادریس شافعی، یکی از بزرگان اهل تسنن، توسل به اهل بیت را جایز دانسته، می‌گوید:

آل نبی ذرعتی و هم إلیه وسیلتی؛

آل پیغمبر(ص) ملجأ من و وسیلة تقرب من به خداوند متعال هستند. در مورد حضرت فاطمه زهرا (س) روایت شده است:

أن فاطمه(س) جاءت فوقف علی قبر رسول الله (ص) فاخذت قبضة من تراب القبر فوضعت علی عینها فبکت؛

فاطمه (س) کنار قبر رسول الله آمد و مقداری خاک از قبر آن حضرت برداشت و آنرا بر چشم خود مالید، پس گریه کرد.

از حدیث فوق بر می‌آید که دست به دامان پیامبر، امامان معصوم و بزرگان دین شدن خلاف شرع نیست، زیرا شخصیتی چون فاطمه زهرا بر سر تربت پدر بزرگوار خویش می‌رود و به آن عزیز متوسل می‌شود. روایت دیگری نیز وجود دارد که بیان‌گر این موضوع می‌باشد.

عده‌ای از مردم بر اثر قحطی و نیاریدن باران به منزل عائشه (همسر پیامبر) آمدند و از او راه نمایی خواستند. وی خطاب به آنها گفت: سقف بارگاه ملکوتی پیامبر(ص) را سوراخ کنید؛ به طوری که آسمان نظاره گر قبر شریف پیامبر(ص) گردد تا به حرمت پیامبر(ص) باران بیاید. وقتی مردم به گفته عائشه عمل کردند، باران بارید.

روایات زیادی در کتاب التبرک^[22] آمده که همه بیان‌گر توسل اصحاب به تربت رسول الله برای مداوا و تبرک است.

شفاعت از نظر محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه

شیخ محمد بن عبدالوهاب، ابن تیمیه و دیگر وهابیان، با استناد به آیاتی، استمداد از غیر خداوند یا طلب شفاعت از آنان را شرک می‌دانند که عمده دلیل آنان کلمه «من دون الله» در آیه هیجده سوره یونس می‌باشد. وهابیان انبیاء اولیا، بت‌ها، جنیان و مردگان را بارزترین مصداق این آیه می‌دانند.

آنان در حقیقت بین بت‌های زمان جاهلیت، که شافع مردم جاهلیت و مورد توجه پدرانشان بوده است، و شخص پیامبر فرقی نگذاشته‌اند، زیرا معتقدند پیامبر از دنیا رفته و دستش از دنیا کوتاه شده است و کاری هم از او بر نمی‌آید، از این رو شفاعت خداوند در قیامت را مثبت و شخص پیامبر یا اولیای دیگر را منفی می‌پندارند.

شاید از ظاهر سخن وهابیان چنین برداشت شود که این فرقه به کلی منکر شفاعت‌اند، حال آن

که آن را به مثبت و منفی تقسیم کرده‌اند:

1. شفاعت مثبت، که از آن خداست و آیات فراوانی بر آن دلالت دارد و این نوع شفاعت مورد بحث و نزاع نیست.
2. شفاعت منفی که شفاعت غیر خدا مانند پیامبر، انبیاء و اولیاست، البته در صورتی که زنده نباشند.

اساسی‌ترین دلیل وهابیان در این عقیده آیه مبارکه زیر است:

«ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم و يقولون هولاء شفاعونا عند الله...»؛ [23]

به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که به آنان نه زیان می‌رساند و نه سود می‌دهد و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعت گران ما می‌باشند.

تحلیل آیه: چنان که ظاهر و نص آیه دلالت دارد، خداوند شفاعت بت‌ها را رد می‌کند، نه شفاعت انسان را؛ به بیان دیگر، منظور از «من دون الله» بت‌هایی است که شفاعت‌شان مقبول حق نیست. آیه مبارکه زیر نیز مؤید مضمون فوق است:

«ولا يقبل منها شفاعة ولا يوخذ منها عدل و لا هم ينصرون»؛ [24]

و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای او بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهند شد.

از عبارت «من دون الله» - که در قرآن کریم بسیار ذکر شده است - نفی مطلق شفاعت از غیر خدا استفاده می‌گردد، ولی اطلاق و عمومیت «من دون الله» با آیات دیگر کاهش می‌یابد و شفاعت افرادی را که واجد شرایط شفاعت باشند، مجاز و بلا اشکال می‌داند. از جمله آیاتی که می‌توان بر این مدعا شاهد آورد، عبارتند از:

«ولا تنفع الشفاعة عنده إلا لمن أذن له...»؛ [25]

و شفاعت‌گری در پیش گاه او سود نمی‌بخشد، مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد.

«من ذا الذی یشفع عنده إلا بإذنه»؛ [26]

آن کس کیست که جز به اذن او در پیش گاهش شفاعت کند.

«یومئذ لا تنفع الشفاعة إلا من أذن له الرحمن و رضی له قولاً»؛ [27]

در آن روز شفاعت سود نمی‌بخشد، مگر کسی را که رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید.

«و لایشفعون إلا لمن أرتضى»؛ [28]

جز برای کسی که رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند.

بنابر آیات مذکور شفاعت کسانی که اذن الهی دارند پذیرفته است.

اینک جای سؤال است که آیا مدعیان نفی شفاعت اولیا و انبیا این آیات را ندیده بودند با این که دلیل دیگری دارند؟

در پاسخ باید گفت: شدت عناد با شیعه، وهابیان را بر آن داشت به آیاتی توجه و عنایت کنند که در نفی شفاعت است نه تأیید آن. آنان با این شیوه و سیاست بر آند شیعه را به کفر متهم سازند، تا اگر ممکن شد جامعه اسلامی را علیه شیعه بشواریند. از این جاست که می‌توان به دست پنهان استعمار در برخی عقاید مذهبی وهابیت پی برد.

در مقابل عقیده شیعه که متگی به قرآن و سنت پیامبر است و شفاعت انبیا و اولیا را در روز قیامت پذیرفته، به تربت مقدس شان احترام می‌کند و برای ایشان به ویژه حضرت پیامبر نوعی کرامت و احترام قائل است و این عقیده را موجب بسیاری از آثار مادی و معنوی می‌داند، وهابیان [برای مخدوش ساختن این عقیده] نه تنها توسل و زیارت قبرها را کفر و شرک می‌دانند و حرام می‌پندارند، بلکه اصل و اساس شفاعت را انکار می‌کنند. [29] نتیجه این عمل دوری از پیامبر و ائمه معصومین خواهد بود که خود نوعی مبارزه مخفیانه علیه اسلام است.

سابقه نفی توسل و شفاعت

ابن تیمیه از علمای اهل سنت و حنبلی مذهب قرن هفتم هجری، در زمینه توسل و شفاعت می‌گوید:

استمداد از میت، بدون توجه به خداوند اگر چه از انبیا باشد یا این که از میت خواسته شود تا از خدا بخواهد حاجت ما را بر آورده سازد و یا این که از خدا بخواهیم: ای خدا! به جاه و مقام فلانی حاجت ما را بر آورده ساز و... اینها منهی و غیر جایز است که سرانجام منتهی به شرک در عبادت می‌شود.^[30]

همان طور که می‌بینیم، زیر بنای فکری وهابیت به ابن تیمیه بر می‌گردد؛ منتها محمد بن عبدالوهاب با تعصب و شدت بیشتری، این عقاید به ویژه نفی توسل و شفاعت را مطرح می‌کند. استعمار هم که همیشه به دنبال گرفتن ماهی از آب گل آلود بوده است، همواره می‌کوشد از سابقه و تضاد اندیشه وهابیت با دیگر مذاهب بهره گیرد، حال آن که قدمت عقیده وهابیان دلیلی بر مذهبی بودن وهابیت نیست و نمی‌توان آن را از زمره فرق اسلامی بر شمرد، زیرا از همان ابتدا ملت مسلمان، به ویژه اهل سنت، اندیشه‌های ابن تیمیه و پیروانش را بدعت و خلاف شرع دانسته‌اند.

افکار ابن تیمیه و واکنش اهل سنت

تقی الدین ابوالعباس احمد بن تیمیه به سال 661 هـ. ق در روستایی کردنشین به نام ارفه در ترکیه به دنیا آمد. هنگامی که قوم تاتار به کشورهای اسلامی حمله آورد، او همراه خانواده‌اش به دمشق رفته، به مدرسه حنبلی‌ها وارد شد و در آن جا به حفظ قرآن پرداخت. وی پس از خواندن مسند ابن حنبل و معجم طبری، به فراگرفتن علوم دیگر مشغول شد. گفته‌اند او دارای حافظه و نبوغ خوبی بوده است.^[31]

استعداد و ذوق بسیار سبب شد ابن تیمیه در گذراندن مراحل تحصیل با مشکلات و مسائل فکری بسیاری رو به رو شود. از آنجا که او با رأی و نظر استادان اقناع نمی‌شد کم کم به عقایدی رسید که عکس العمل علما و فقهای آن روزگار را در پی داشت و موجب حبس و تبعید وی شد.

پس از این که ابن تیمیه توبه نمود، سلطان ناصر، حاکم وقت، در سال 709 هـ. ق او را به دمشق باز گردانید و ابن تیمیه نیز با علما و فقها از در صلح وارد شد.^[32] وی در سال 720 هـ. ق به دلیل اختلاف با فقها در مورد طلاق به زندان افتاد و در سال 721 هـ. ق با نامه سلطان آزاد شد.

پس از آزادی، باز به سبب اختلاف فتوهایش با فقهای سنی و شیعه دیار خویش، به دستور حکومت وقت در قلعه دمشق زندانی شد.

این بار حکومت او را از دادن فتوا ممنوع کرد و به حکم قاضی شافعی، همه شاگردانش از جمله ابن قیم جوزی به زندان افتادند. مردم از او چنان دل گیر شده بودند که می‌خواستند او را بکشند.

مخالفت علما با ابن تیمیه

از آن جا که ابن تیمیه مسافرت‌های برای زیارت قبرهای انبیا و صالحان را جایز نمی‌دانست و آن را سفر معصیت خواندن، به کامل بودن نماز در این سفر حکم می‌کرد، علمای شافعی با او به مخالفت برخاستند.

ابن تیمیه برای موجه نشان دادن عقیده خویش می‌گفت: از آن جا که پیامبر و صحابه به زیارت قبرها نپرداخته و به آنها توسل نجسته‌اند، هم چنین تابعین و مسلمانان به این کار مبادرت

نکرده و آن را مستحب ندانسته‌اند، کسی که این عمل را انجام دهد با اجماع مسلمانان مخالفت کرده است. ابن تیمیه بعد از این فتوا احادیث زیر را، که از پیامبر نقل شد، مجعول می‌داند:

من حج ولم یزرنی فقد جفانی؛

کسی که حج کند و مرا زیارت ننماید، به راستی به من جفا کرده است.

لا تشد الرجال إلا إلى ثلاثة مساجد: المسجد الحرام و مسجدی هذا و مسجد الاقصی؛

نباید سفر کنید مگر برای زیارت سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد من و مسجد الاقصی.

این گونه نظریات مخالفت علمای اهل سنت را برانگیخت. پر واضح است تا آن زمان، در این باره هیچ گونه اختلافی نبوده است و نخستین کسی که بنای اختلاف را نهاد، ابن تیمیه بود. وی در زندان کتاب‌هایی را برای تأیید عقیده‌اش نوشت و پس از دو سال و اندی حبس، در زندان قلعه دمشق در 728 هـ. ق درگذشت و در قبرستان باب الصغیر در جوار برادرش به خاک سپرده شد. شیخ عباس قمی در کتاب الکنی و الألقاب محل دفن او را اردن می‌داند ابن تیمیه بعداً به تقی الدین احمد بن عبدالحلیم الحرّانی دمشقی معروف شد.

امروزه هیچ اثری از قبر او نمانده است و تألیف‌هایی که به وی نسبت داده شده، به هفده اثر می‌رسد.

آنچه درباره موضوع شفاعت نقل کردیم، از کتابی به نام ابن تیمیه بطل الاصلاح الدینی بود که شبیه آن مطالب در فتح المجید نیز آمده است، که آن هم شرح کتاب توحید محمد بن عبدالوهاب می‌باشد.

اخیراً کتابی نیز با عنوان التوحید باللغة الفارسیه نوشته شده که جرح و تعدیلی در مقابل گفته‌های شیعه است. این کتاب که به مطالبی از آن اشاره شد، در سال 1374 هـ. ش به طور ریگان در فرودگاه جدّه بین زائران ایرانی توزیع شده بود. در این اثر درباره شفاعت آمده است: شفاعت مخصوص خداوند است که شمول لطف و کرم حضرت حق این امتیاز را به برخی از بندگان داده است. این کتاب مطلبی را از ابن تیمیه نقل کرده که در آخر آن، این جمله آمده است:

لاتکون إلا لاهل التوحید و الإخلاص:

شفاعت تنها شامل افرادی می‌باشد که موحد و مخلصند.

مؤلف در این کتاب می‌نویسد: از نظر شیعه، بهترین مصادیق افراد صاحب توحید و اخلاص، انبیا، اولیا و امامان معصوم (ع) هستند که باید طبق نقل فوق از امتیاز شفاعت در روز قیامت برخوردار باشند.^[33]

- [1]. 98. [2]. 140. [3]. « [4]. 57 56. [5]. 98 97. [6]. [7].
 [8]. 64. [9]. 24 23. [10]. [11]. 30. [12]. 198. [13]. 46. [14]. 169.
 198. [15]. 22. [16]. 62. [17]. 35. [18]. 42. [19]. 77. [20]. 64. [21]. [22]. 147.
 151. [23]. 18. [24]. 48. [25]. 23. [26]. 255. [27]. 109. [28]. 28. [29]. 257 353.
 [30]. 136 139. [31]. 16. [32]. 30. [33]. 27 123.